

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا أبي القاسم المصطفى محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين و اللعن على اعدائهم أجمعين.

کلام در اثبات موضوعات با نوشته بود که آیا با نوشته امور قابل اثبات هست یا خیر؟ در مقام تطبیق مسأله بر وصیت نامه کتبی به این جا رسیدیم که برخی از نصوص حکایت دارد که وصیت نامه کتبی قابل برای استناد است و این ها را مورد بررسی و در چند مورد مناقشه قرار دادیم.

چند روایت دیگری در این جا داریم؛ یکی روایت از امام محمد باقر (ع) است که فرمود: «دَخَلْتُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ وَ قَدْ أُعْتِقَلَ لِسَانُهُ فَأَمَرْتُهُ بِالْوَصِيَّةِ فَلَمْ يُجِبْ قَالَ فَأَمَرْتُ بِطَسْتٍ فَجَعَلَ فِيهِ الرَّمْلَ فَوَضَعَ فَقُلْتُ لَهُ خَطٌّ بِبَيْدِكَ قَالَ فَخَطَّ وَصِيَّتَهُ بِيَدِهِ فِي الرَّمْلِ وَ نَسَخْتُ أَنَا فِي صَحِيفَةٍ» (وسائل الشيعه باب جواز الوصيه بالكتابه كتاب همراه با مستدرک ج 16، ص 542)

از نظر سند این روایت از کتاب من لايحضر الفقيه (ج 4 ص 198) نقل شده و همچنین شیخ طوسی در تهذیب (ج 9 ص 241) این روایت را نقل فرموده است، سند حدیث در من لايحضر الفقيه به این نحو است: جناب شیخ صدوق به اسناد خودش از عبدالصمد بن محمد نقل کرده است. (مؤلف کتابی اکمال الدین و اتمام النعمه) و مرحوم صدوق اسناد خودشان را این طور آورده است محمد بن علی بن حسین عن ابیه عن احمد بن ادریس عن مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَمَا فِي طَرِيقِ شَيْخِ طَوْسِي بِهِ اسْنَادُ خُودِشِ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى حَدِيثُ رَأَى نَقْلُ كَرِهَ أَنْ اسْنَادُ بِرِ اسْنَادِ مَشِيخَةٍ چنين است: حسين بن عبيدالله و احمد بن عبد كلهم عن ابي جعفر محمد بن حسين بن سفيان عن احمد بن ادریس عن مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى. در هر دو اسناد، سند تمام است و از این نظر مشکلی نیست.

از نظر بحث دلالی، امام محمد باقر (ع) می فرماید: من بر محمد بن حنفیه وارد شدم و کار به جایی رسیده بود که در حالات و زمان آخر عمر قرار داشت که دیگر زبانش بند آمده بود و حرف نمی زد، به او گفتم وصیت کن! جواب نداد در این وضعیت من دستور دادم که یک تشتی در آن رمل بریزند و بیاورند که آوردند، به او گفتم که با انگشت خود روی این وصیت بنویس و هرچه می نوشت من در صحیفه ای استنساخ می کردم.

نکته اول در این جا این است که فقها از این حدیث را برای ترتب، استفاده کرده اند لذا مرحوم شیخ محدث جناب شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه حدیث را در باب جواز الوصیه بالکتابه مع تعذر النطق آورده است یعنی حدیث را مرتبط به این باب دانسته است. (به تعبیر مرحوم آیت الله بروجردی شما وقتی به وسائل مراجعه می کنید اسامی ابواب، فتوای شیخ است نه این که صرفا اسم گذاری باشد) چون وقتی حضرت به ملاقات جناب محمد بن حنفیه رفتند قدرت حرف زدن نداشت و الا حضرت دستور به نوشتن روی ماسه نمی داد بلکه همان بحث تلفظ را مطرح می فرمود.

نکته دوم در بحث دلالتی این است که امام می فرماید: من نوشته محمد بن حنفیه که روی رمل بود را استنساخ می کردم، یعنی در جاهایی که مکتوب شرط است، لزوماً به خط موصی بودن لازم نیست چون هر مقداری که روی رمل می نوشتند دوباره پاک می کردند و جناب محمد بن حنفیه از ابتدا می نوشت چون تشت خیلی جاندارد. بنابراین خود نوشت بودن وصیت مدخلیتی ندارد هرچند در قانون امور حسبی، دیگر نوشت بودن وصیت را تحت عنوان وصیت نامه کتبی معتبر ندانسته است.

در نتیجه به حسب ظاهر این روایت علی الاطلاق وصیت بالکتابه را به عنوان مدرک اثباتی کافی تأیید نمی کند بلکه فرض مسأله جایی است که عجز از تنطق و تلفظ مطرح است والا ما باشیم و روایت، بیان امام علیه السلام این است که زبان جناب محمد بند آمده بود.

نکته سوم این است که ظاهراً از این روایت ترتب وصیت بر ایما هم ثابت نمی شود، چون برخی از فقها در خصوص بحث وصیت فرمایش شان این است که ترتب این طوری است که اولاً به لفظ باشد، ثانیاً به ایما باشد که اگر از هر دو عجز حاصل شد نوبت به کتابت می رسد. (البته امروزه نسبت به افرادی که کر و لال هستند اگر تحت تعلیم باشند زبان اشاره مفهمه دارند و وضعیت بساطت سابق نیست.)

به نظر می رسد در مطلق عقود و ایقاعات آنچه رکن است وجود قصد انشاء است و این که چه چیزی از قصد انشاء حکایت کند، متفاوت نیست؛ اگر قصد انشاء محرز شد خواه بالکتابه خواه بالایما خواه بالفعل خواه بالتنطق فرقی نمی کند. امروز قضات در دادگاه ها کاغذی برمی دارند و حکم را می نویسند نمی گویند چون اول انشاء شفاهی نشده پس باطل است یعنی اگر معلوم باشد که قصد انشاء در کار است، میرز انشا، کتابت یا لفظ یا ایما فرقی نمی کند خصوصاً که دخالت شارع در حوزه معاملات را امضایی می دانیم نه تأسیسی چون شارع همان چه عرف قبول دارد، امضا کرده و عرف هم از زمان شارع گاهی انشاءش با نوشته بوده گاهی با تلفظ و گاهی هم با فعل بوده است مخصوصاً در وصیت که در وصیت، اولاً عقد بودنش محل کلام است به ویژه در برخی از فروع، ثانیاً در وصیت اگر هم عقد باشد می گوییم وصیت عقد معاوضی نیست و از عقود

لازم نیست که برخی از قیود مثل لزوم تنطق و عربیت و ماضویت بحث شده برای عقود جایزه نیست تا محل کلام قرار بگیرد.

علی ای حال از این حدیث این مقدار معلوم شد درآمد که اگر فرد عاجز از تنطق باشد، کتابت او کافی است البته به شرط آن که قصد انشاء داشته باشد.

و الحمد لله رب العالمین

<http://feqhvaqaza.com>